

شارل بودلر

ملال پاریس و برگزیده‌ای از گُل‌های بدی

باحثاکی پل لومانی

محمد علی اسلامی ندوشن



فرهنگ جاوید



فهرست



۱۱	اشاره‌ای بر چاپ چهارم
۱۳	دیباچه چاپ سوم
۱۷	مقدمه چاپ نخست
۱۷	شاعر روشنائی سیاه
۲۳	جوانی من از کودکی یاد دارم
۲۹	آفریدار و شیطان
۴۱	شعر و وضع بشر
۴۹	زن
۶۳	توضیحی درباره ترجمه بودلر

قسمت اول ملال پاریس

۶۹	بیگانه	۱
۷۱	نومیدی پیرزن	۲
۷۳	دعای هنرمند	۳

۷۵	۴	اتاق دوگانه
۷۹	۵	مرد ودوالپا
۸۱	۶	دیوانه و ونوس
۸۳	۷	سگ و شیشهٔ عطر
۸۵	۸	شیشهٔ فروش ناشی
۸۹	۹	در یک بعد از نیمه شب
۹۱	۱۰	زن وحشی و همخوابه
۹۵	۱۱	جمعیت
۹۷	۱۲	بیوهٔ زنان
۱۰۱	۱۳	شعبده باز پیر
۱۰۵	۱۴	ساعت
۱۰۷	۱۵	اقلیمی در زلف
۱۰۹	۱۶	دعوت به سفر
۱۱۳	۱۷	وسوسه‌ها یا عشق و ثروت و افتخار
۱۱۹	۱۸	شامگاه
۱۲۳	۱۹	تنهایی
۱۲۵	۲۰	نقش‌های خیال
۱۲۷	۲۱	دوروتنهٔ زیبا
۱۳۱	۲۲	چشمان فقرا
۱۳۵	۲۳	مرگی قهرمانی
۱۴۱	۲۴	بازیگر جوانمرد
۱۴۷	۲۵	ذوق‌ها
۱۵۳	۲۶	مست شوید
۱۵۵	۲۷	چه زود!
۱۵۷	۲۸	پنجره‌ها
۱۵۹	۲۹	آرزوی نقاشی
۱۶۱	۳۰	نیکی‌های ماه

۱۶۳	کدام یک اصلی است؟	۳۱
۱۶۵	یک اسب اصیل	۳۲
۱۶۷	آینه	۳۳
۱۶۹	بندر	۳۴
۱۷۱	توصیف چند معشوقه	۳۵
۱۷۷	تیرانداز زن دوست	۳۶
۱۷۹	سوپ و ابر	۳۷
۱۸۱	میدان تیراندازی و مزار	۳۸
۱۸۳	ماد موازل بیستوری	۳۹
۱۸۹	هرکجا بیرون از دنیا	۴۰
۱۹۱	فقیران را به ستوه آوریم	۴۱

قسمت دوم گل های بدی

۱۹۷	اشاره ای درباره گل های بدی	
۲۰۳	به خواننده	
۲۰۷	عروج	۱
۲۰۹	دشمن	۲
۲۱۱	زندگانی پیشین	۳
۲۱۳	مرد و دریا	۴
۲۱۵	زیبایی	۵
۲۱۷	گوهرها	۶
۲۲۱	عطر دیار دور	۷
۲۲۳	زُلف	۸
۲۲۵	در جامه های موج و صدف آگینش	۹
۲۲۷	مار رقصنده	۱۰
۲۳۱	از قعر ظلمت	۱۱

۲۳۳	یک لاشه	۱۲
۲۳۷	پشیمانی بعد از مرگ	۱۳
۲۳۹	گر به	۱۴
۲۴۱	ایوان	۱۵
۲۴۳	انعکاس پذیری	۱۶
۲۴۵	اعتراف	۱۷
۲۴۹	دعوت به سفر	۱۸
۲۵۳	نغمه پاییزی	۱۹
۲۵۵	به بانویی سپید در کشور سیاهان	۲۰
۲۵۷	شبح	۲۱
۲۵۹	غزل پاییزی	۲۲
۲۶۱	موسیقی	۲۳
۲۶۳	زنگ موبداشته	۲۴
۲۶۵	در خود فرورفتگی	۲۵
۲۶۹	شکوه یک ایکار	۲۶
۲۷۳	توضیحات و حواشی	
۳۲۱	منابع	

مقدمهٔ چاپ نخست



شاعر روشنائی سیاه

چند سال دیگر، صد سال از مرگ شارل بودلر می‌گذرد. در طی این یک قرن، شاید هیچ شاعر دیگر چون او، اثری بدین پایه اضطراب‌آور و ژرف بر روح بشریت ننهاده است. دیوان او نامدارترین کتاب شعر در زبان خود شناخته شده؛^۱ وی را «یگانه شاعر کامل»، «حساس‌ترین و دردمندترین شاعران فرانسه» و «الماس سیاه و فروزانی» خوانده‌اند که اشعهٔ تسکین‌ناپذیر می‌افکند.^۲

شعر برای بودلر وسیله‌ای بوده است تا به قلب زندگی راه یابد و آن را برهنه و بی‌دریغ دربر گیرد، چون کاردی که بر سینه‌ای می‌نشیند. به همین جهت راه او از راه شاعرانی که «هنر را برای هنر» می‌خواستند و طالب «شعر محض» بوده‌اند، جدا می‌گردد.^۳ خود او در داستان فانفارلو^۴ می‌نویسد: «مردم زندگی می‌کنند، برای آن‌که زندگی بکنند؛ و ما (افسوس!) زندگی می‌کنیم برای

۱. یکی از محققان فرانسوی به نام سوارس (Suarès) نوشته است که گل‌های بدی بعد از تورات و انجیل بیش از هر کتاب دیگر در دنیا ترجمه و چاپ شده است.

۲. بلز آلان (Blaise Allan)، مقدمه بردیوان بودلر.

۳. برجسته‌ترین نمونهٔ این شاعران در عصر بودلر تئوفیل گوتیه (Théophile Gautier) بود.

۴. *Fanfarlo*؛ تنها داستانی که بودلر نوشته است.

جوانی من از کودکی یاد دارم



بودلریکی از کودکان پیش‌رسی بود که در آنان ادراک و احساس، زودتر از موعد معمول بیدار می‌شود.^۱ پدرش که به کتاب عشق می‌ورزید و از روی تفتن گاه‌به‌گاه نقاشی می‌کرد، چشم او را از همان خردی به کتاب‌های خوش‌جلد و تصاویر و نقوش آشنا کرد.^۲ خود او می‌نویسد: «گهواره من مجاور کتابخانه جای داده شده بود.» جاذبه و جلوه نقوش و رنگ از سال‌های نخستین زندگی، روح او را رنگ‌آمیزی کرد و نیروی تخیلش را برانگیخت. تأمل در هنر نقاشی نه تنها بر بینش شاعرانه او افزود بلکه وی را یکی از بزرگ‌ترین نقادان هنری عصر خود کرد. آثار استادانی چون رامبراند^۳، گویا^۴، میله^۵ و نقاشان معاصرش چون دلاکروا^۶ و کنستانتن گی^۷ در نوشته‌های او اثر محسوس نهاده‌اند.

پس از مرگ پدرش، مرحله دوم کودکی او آغاز می‌شود. یک سال زندگی

۱. رجوع شود به قطعه "ذوق‌ها" در ملال پاریس.

۲. شعر "سفر" با این مصرع شروع می‌شود: «برای کودکی که شیفته تصاویر و نقوش است...»

3. Rembrandt (1606-1669) 4. Francisco Goya (1746-1828)

5. Jean-François Millet (1814-1875)

6. Eugène Delacroix (1798-1863)

7. Constantin Guys (1802-1892)

دوبه‌دو با مادر جوانش که جامه‌های فاخر سیاه می‌پوشیده و عطرهای خیال‌انگیز بر خود می‌افشانده، اثری محوناشدنی بر روح کودک شش‌ساله می‌نهد. در این یک سال همه وجود و محبت مادرش به او معطوف است. با آن‌که زندگی از نشاط و سرور خانوادگی بهره‌مند نیست، می‌توان گفت که خوش‌ترین و رؤیایی‌ترین ایام عمر او در همان دوران گذشته است. در نامه‌ای که سی‌وچند سال پس از آن روزگار به مادرش نوشته، چنین اعتراف کرده است: «در کودکی من دورانی بود که عشق شورانگیزی نسبت به تو داشتم؛ بشنو و بی‌وحشتی این سطور را بخوان. هرگز بدین بی‌پردگی نزد تو اعتراف نکرده بودم. گردشی با کالسکه هنوز در یاد من است. تو از آسایشگاهی که در آن بستری شده بودی، بیرون آمدی و برای آن‌که بنمایی که به یاد پستری بوده‌ای، طرح‌هایی را که برای من کشیده بودی، به من نشان دادی. گمان می‌کنی که حافظه‌ای دهشت‌انگیز دارم؟ گردش‌های طولانی‌ای که با هم می‌کردیم، محبت‌ها و نوازش‌های مداوم، به یاد می‌آورم که کناره‌های سین بی‌اندازه غم‌انگیز بود. وه! آن روزگار برای من دوران خوش مادری و فرزند بی‌بود؛ از تو پوزش می‌خواهم که خوش نامیدم زمانی را که بی‌گمان برای تو ناخوش بوده است. اما من پیوسته در وجود تو حضور داشتم، تو تنها از آن من بودی، تو هم معبود من بودی و هم رفیق من. شاید تعجب کنی که من بتوانم از روزگاری که آن قدر دور شده است، این‌گونه با هیجان و شوق سخن بگویم. خود من نیز متعجبم. اگر جریان‌های گذشته این‌طور زنده و جان‌دار در ضمیر من نقش می‌بندد، شاید برای آن است که بار دیگر آرزوی مرگ در دل من بیدار شده است.» (نامه مورخ ۶ مه ۱۸۶۱)

درباره مهر بودلر نسبت به مادرش، هر توضیحی در این‌جا داده شود، مبتذل و نارسا خواهد بود. بعضی از نقادان بی‌پروا، تا بدان حد دور رفته‌اند که آن را «عشق ناپاک» بنامند؛ همان‌گونه که کسانی دیگر نبوغ او را مدیون «بیماری سفلیس» پنداشته‌اند. این‌گونه گفت‌وگوها درباره شاعر طوفانی و پیچ‌درپیچی چون بودلر، اجتناب‌ناپذیر است. لیکن معقول‌ترین و معتبرترین محققان نسبت به صفای باطن و آرزوم شاعر تردید روا نداشته‌اند. تذکار شاعرانه

خاطره کودکی و مادری در ادبیات عالم، منحصر به بودلر نیست؛ مارسل پروست و آنتول فرانس دو نمونه دیگرند که از این سودا یاد کرده‌اند. بودلر در سراسر دوران زندگی خود، احتیاج به محبت و پناهگاه داشته است. موجود بی‌قراری است که می‌خواهد سر خود را بر سینه‌ای بیارماند؛ و چون در سایر ادوار زندگی آرامشی نیافته است، طبیعی به نظر می‌رسد که همواره با جذب و حسرت از روزگار کوتاه خوش خردسالی یاد کند. در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «از همان کودکی دستخوش دو احساس متضاد بوده‌ام: وحشت زندگی و جذب زندگی.» شاید تنها در همین دوران کوتاه بوده است که هم خود را از جذب زندگی برخوردار و هم از وحشت زندگی در پناه می‌دیده.

این دوران پس از ازدواج مادرش با سرهنگ اپیک^۱ به پایان آمد. کودک حساس می‌بیند که بیگانه‌ای مادرش را از او گرفته و صفا و یگانگی کاشانه‌شان را مشوش کرده است. بعدها در نامه‌ای به مادرش می‌نویسد: «کسی که پسری مانند من دارد (یعنی پسری که به پسرهای دیگر شبیه نیست) شوهر دوباره نمی‌کند.» بودلر نیز چون هملت شاهزاده دانمارکی، هرگز نمی‌تواند این وصلت را بر مادر و ناپدریش ببخشد.

دوره اقامت در مدرسه شبانه‌روزی لیون و پاریس یکی از زمان‌های ناگوار زندگی اوست. با رفقای دبستانش سازگار نیست، تنها و کناره‌جو است، نمی‌تواند خود را با انضباط و آیین‌های خشک شبانه‌روزی وفق دهد. در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «از همان آغاز کودکی احساس تنهایی، به‌رغم خانواده و خاصه در میان رفقای هم‌بازی، احساس سرنوشتی که جاودانه تنهاست.»

سرهنگ اپیک میل دارد که ناپسریش به تحصیل «حقوق» پردازد و در خدمت دولت، صاحب منصب و مقامی گردد. جوان سخت مقاومت می‌ورزد. گرایش او به سوی ادبیات و زندگی آزاد است. به مادرش می‌نویسد: